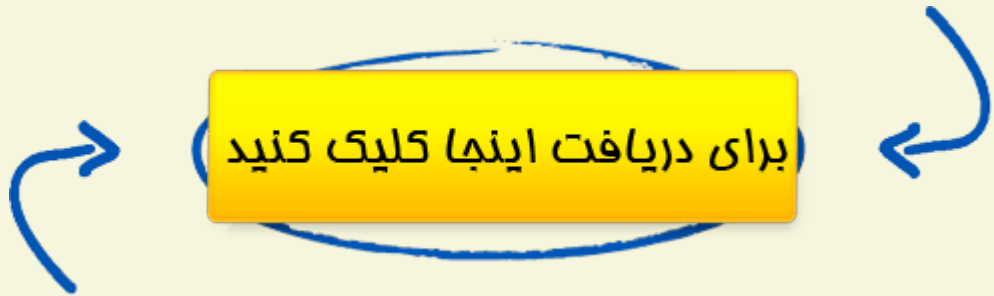


دانلود مقاله مباني حقوق اسلامي مبحث تعارض ادله

جهت مشاهده [دانلود مقاله مباني حقوق اسلامي مبحث تعارض ادله](#) به پايين همين صفحه مراجعه نماييد

تعداد صفحات : 43 صفحه



تعادل و تراحيح

اين فصل پيرامون تعارض دليل ها ، تدوين گرديده است ، معنای تعارض آن است که يکي از دو دليل در عرض و مرتبه دليل ديگر قرارگيرد و در طول آن نباشد و در نتيجه مضمون دو دليل با يکديگر تضاد داشته باشند { منظور از اينکه دو دليل در عرض يکديگر قرارگيرند آن است که هريک از دو دليل ، ديگري را تکذيب کند و هردو نيز از نظر اعتبار در يك درجه باشند . مثلاً يك دليل بگويد نماز مسافر شکسته است و يك دليل بگويد ، نماز مسافرکامل است و منظور از اينکه دو دليل در طول يکديگر قرارگيرند آن است که درجه دو دليل با هم مساوي نباشند مانند روايت و اصل عملي ، چون اصل عملي در مرتبه بعدي روايت قرار دارد يعني اگر روايت وجود نداشت ، اصل عملي معتبر مي شود } .

مسأله تعارض غير از مسأله تراحم ميان دو حکم است چون تراحم درجايي است که دريك زمان ملاک دو حکم وجود داشته باشد اما مکلف نتواند هر دو حکم را با هم انجام دهد مثل اينکه شخصي موظف شود، دو نفر را در يك لحظه ، از غرق شدن نجات بدهد اما فقط توان نجات دادن يکي از آن دو را داشته باشد که در اين صورت اگر يکي از آنها مهمتر باشد (مثلاً يکي از آن دو ولي خدا باشد) بر ديگري مقدم مي شود چون ملاک حکم در هردو واجب ، وجود دارد به خلاف باب تعارض

که ملاک در يکي از آنها وجود ندارد . هر چند اعتبار و حجيت آن ثابت است چون فرض بر اين است که دليل هردو حکم معتبر است بنا بر اين حکم مهمتر بر حکم غير مهم مقدم نمي شود چون معلوم نيست که حکم مهمتر ، حکم واقعي باشد { پس درباب تعارض ، يکي از دو دليل واقعي است و ديگري غير واقعي است } . دو دليل متعارض يا با هم { از نظر اعتبار } مساوي هستند يا يکي از آن دو بر ديگري برتري دارد و بايد جانب برتر را گرفت اما قبل از بيان حکم اين دو صورت لازم است چند مقدمه ، آورده شود :

مقدمه اول :

اگر رابطه ميان دو دليل متعارض ، رابطه تباین باشد ، تعارض ميان آن دو دليل محقق مي شود {مثلاً يك دليل بگويد : نماز جمعه واجب است و يك دليل بگويد ، نماز جمعه حرام است } و اگر رابطه آنها عموم و خصوص من وجه باشد ، گفته شده که روش علما اين است که در مورد تنافي دو دليل به اصول عمليه اي که مناسبت

دارند ، مراجعه مي کنند و نیز گفته شده که باید به دلایل ترجیح روایات عمل کرد . { و اگر ترجیحی وجود نداشته باشد ، به تخییر عمل می شود } و

شاید مراجعه به اصول عملیه بهتر باشد { یعنی نظریه اول بهتر است } چون روایات ترجیح و تخییر { اخبار علاجیه که دلایل ترجیح يك روایت بر روایت دیگر را بیان می کنند یا حکم به تخییر می کنند } شامل عموم و خصوص من وجه نمی شوند هر چند این احتمال وجود دارد که شامل چنین موردی هم بشوند . { مثال

عموم و خصوص من وجه این است که دلیلی بگوید : دانشمندان را اکرام کن و دلیل دیگری بگوید ، زنان را اکرام نکن ، در اینجا مورد افتراق دلیل اول ، مرد دانشمند است که مشمول دلیل اول می شود و دلیل دوم کاری با آن ندارد و مورد افتراق دلیل دوم ، زن غیر دانشمند است که دلیل اول شامل آن نمی شود و

مشمول دلیل دوم است . مورد اجتماع این دو دلیل زن دانشمند است که هر دو دلیل در مورد آن تعارض دارند چون دلیل اول که عام است می گوید او را اکرام کن اما دلیل دوم می گوید او را اکرام نکن ، در اینجا عده ای گفته اند باید به دلیلی که بر دیگری ترجیح دارد و اگر هر دو مساوی هستند به هر کدام خواستیم ، عمل می کنیم . عده ای هم می گویند در خصوص مورد اجتماع ، هر دو دلیل از درجه اعتبار ساقط می شوند و باید به سراغ اصول عملیه رفت که مصنف نظر دوم را تأیید می کند هر چند احتمال می دهد که نظر اول نیز درست باشد } .

اما اگر رابطه دو دلیل ، عموم و خصوص مطلق باشد { مثلاً يك دلیل بگوید ، دانشمندان را اکرام کن و يك دلیل بگوید فقهاء را اکرام کن } در اینجا به طریق جمع عرفی باید بین هر دو دلیل جمع کرد و حکم تعارض را نمی توان در مورد آنها اجرا کرد چون عرف ، خاص را برعام مقدم می کند و عام را برخاص حمل می نماید و خاص غالباً ظهورش از عموم عام بیشتر است . { چون افراد تحت پوشش خاص کمتر از افراد تحت پوشش عام هستند پس دلالت خاص برافرادش قوی تر از دلالت عام است . مثلاً فرماندار يك شهري که صد هزار نفر جمعیت دارد به مراتب تسلطش برامور مردم بیشتر از استاندار همان استان است که يك میلیون نفر جمعیت دارد و خاص ، حکم فرماندار را دارد و عام ، حکم استاندار را دارد } اما اگر عام ، نص در عموم داشته باشد بر خاصی که ظهور در افرادش دارد مقدم می شود . { مثلاً اگر دلیل عام بگوید : اکرام تمام دانشمندان جهان ، بدون استثناء واجب است بر دلیلی که می گوید : فلا

سفه را اکرام نکن ، مقدم است چون دلیل دوم ظهور در حرمت دارد و احتمال دارد که برای کراهت باشد } در تمامی مواردی که یکی از دو دلیل متعارض

نص بوده و دیگری ظاهر باشد ، دلیل نص بر ظاهر مقدم می شود چون نص را نمی توان توجیه کرد اما ظاهر را می توان توجیه نمود ، همچنین عرف ، دلیل مقید را بردلیل مطلق ، مقدم می کند و مطلق را بر مقید حمل می نماید مانند عام و خاصی که هر دو مطلق باشند که تفصیل آن در بحث عام و خاص و مطلق و مقیدگذشت

مقدمه دوم :

برای تعارض دو دلیل ، شرط است که موضوع آنها یکی باشد ، بنابراین میان دلیل حاکم و دلیل محکوم و میان دلیل وارد و دلیل مورد تعارضی نیست همانگونه که میان اماره و اصل عملی ، تعارض نیست چون موضوع اماره ، حکم واقعی است اما موضوع اصل عملی ، شك در حکم واقعی است .

{ حال که سخن از حاکم و محکوم و وارد و مورد به میان آمد } بد نیست معنای تخصیص و تخصص و حکومت و ورود میان ادله را بررسی کنیم .

تخصیص آن است که بعضی از افراد عام از حکم عام خارج شوند بدون اینکه در موضوع یا حکم عام ، تصرفی

صورت گیرد مانند { دلیلی که می گوید } : « دانشمندان را اکرام کن » { و دلیلی که می گوید } : « دانشمندان فاسق را اکرام نکن » .

حکومت آن است که بعضی از افراد عام از حکم اخراج شوند یا تحت پوشش حکم عام قرار گیرند اما این اخراج یا داخل شدن افراد ، غالباً به خاطر تصرف در موضوع است مثل اینکه { دلیل عام بگوید } : « دانشمندان را اکرام کن » و { دلیل خاص بگوید } : « ستاره شناس ، دانشمند نیست » و مثل اینکه { دلیل عام بگوید } : « هرکس در رکعت های نماز شك کند باید بنا را بر اکثر بگذارد » و { دلیل خاص بگوید } : « کسی که زیاد شك کند ، شکي براي او نیست » .

موضوع دلیل اول ، دانشمند است و موضوع دلیل دوم ، شخص شك کننده است. دلیلی که می گوید : « ستاره شناس ، دانشمند ن

یست » بر دلیل اول حاکم است چون در موضوع دلیل اول تصرف می کند و منجم یعنی کسی را که دانش ستاره شناسی دارد ، دانشمند نمی داند { یعنی دامنة دانشمندان را محدود می کند } و دلیلی که می گوید : « شخص کثیرالشك ، شك ندارد » حاکم بر دلیل عام است چون در موضوع آن تصرف می کند وشك شك کننده ای را که زیاد شك می کند ، اصلاً شك نمی داند { دو مثالی که مصنف آورد برای جایی است که دلیل حاکم ، موضوع دلیل محکوم را محدود کند اما گاهی ممکن است که دلیل حاکم ، موضوع دلیل محکوم را گسترش بدهد مانند اینکه در مثال اول دلیل حاکم بگوید : « انسان با تقوي ، دانشمند است »

علت اینکه به يك دليل حاکم گفته می شود آن است که زورگویی می کند و حاکم به معنای زورگوست . دلیل حاکم با زور يك حکم غیرواقعی را واقعی جلوه می دهد و چنین کاری را تنزیل و تعبد می گویند یعنی متقی را به منزلة عالم دانستن و ستاره شناس را تعبداً دانشمند ندانستن . مثال دیگری که برای حکومت زده می شود رابطه میان قاعده لاضرر و قاعده تسلیط است یعنی قاعده تسلیط می گوید که هرکسی سلطه بر مال خود دارد و می تواند در آن هرگونه تصرفی بنماید در مال خود تصرف کند که موجب اضرار به غیر نشود همانگونه که اصل چهلم قانون اساسی مقرر می دارد : « هیچکس نمی تواند اعمال حق خویش را وسیلة اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار می دهد » . در علم

حقوق به قانونی که موضوع قانون دیگر را تشریح می کند حاکم گفته می شود مثلاً ماده ۹۵۶ قانون مدنی مرگ انسان را موجب خاتمه یافتن اهلیت وی می داند اما ماده ۱۰۱۸ همان قانون ، مرگ فرضی را هم در حکم مرگ واقعی می داند و آن را موجب پایان یافتن اهلیت می داند } .

تخصص آن است که بعضی از افراد ، حقیقتاً از موضوع عام خارج شوند مانند جاهل که از موضوع دلیل : « اکرام العلماء » خارج است مثلاً اگر دلیلی بگوید : « غناء حرام است » و دلیل دیگر بگوید : « حداء حلال است » { حداء یعنی آوازی که مشتریان برای شتر می خوانند خود بخود از حکم حرمت غنا خارج است } چون حداء از افراد غناء نیست { پس در تخصص ، خاص خود بخود از تحت پوشش عام خارج است } .

ورود آن است که بعضی از افراد از موضوع عام خارج شوند یا تحت پوشش عام قرارگیرند اما این داخل شدن یا خارج شدن حقیقی نباشد ، بلکه تعبدی باشد چون دلیلی که وارد نامیده می شود تعبداً چیزی را خارج می کند یا داخل می کند و حقیقتاً این کار را نمی کند { مثلاً اماره بر اصل عملی ورود دارد چون عملی برای جایی است که شك به حکم داشته باشیم و وقتی اماره بیاید شك از بین می رود . در اصطلاح علم حقوق هرگاه قانونی موضوع قانون دیگر را از بین ببرد یا دلیلی موضوع دلیل دیگر را از بین ببرد به قانون یا دلیل اول وارد » و به قانون یا دلیل دوم « مورد » گفته می شود . مثلاً ماده ۳۵ قانون مدنی تصرف به عنوان مالکیت را دلیل مالکیت می داند اما هرگاه متصرف اقرار به عدم مالکیت خود کند براساس ماده ۱۲۷۵ قانون مدنی تصرف او دلیل مالکیتش نخواهد بود { از همین جا معلوم می شود که تفاوت میان حکومت و ورود ، بسیار ناچیز و

دقیق است و به همین علت بسیاری از اوقات ، علماء اختلاف نظر دارند که دلیلی را حاکم محسوب کنند یا وارد بدانند و این { اصطلاح حکومت و ورود } اصطلاحی است که میان اصولی های جدید به وجود آمده است { ظاهراً شیخ انصاری آنها را به زبانها انداخته است } بنابراین اگر يك معنا برای هر دو قرار دهیم که آنها را فرا بگیرد بهتر است و ما در نامگذاری و اصطلاح با هم نزاع نمی کنیم { چون ورود و حکومت فقط در نام با هم فرق دارند }.

مقدمة سوم :

آیا می توان دو دلیل متعارض را به تأویل برد و توجیه نمود قبل از آنکه قواعد ترجیح و تخییر در مورد آنها اجرا شود ؟ { به عبارت دیگر آیا می توان قبل از اجرای قواعد ترجیح یا تخییر ، میان دو دلیل ، جمع عرفی و جمع عقلی نمود ؟ } يك نظریه آن است که می توان چنین کاری کرد اما پذیرش این نظریه با چنین اطلاقی مشکل است چون اگر توجیه و تأویل را بدون اینکه قرینه ای بر تأیید آن باشد یا عرف آن را قبول داشته باشد ، بپذیریم ، سبب می شود که باب ترجیح و تخییر بسته شود ، بابی که روایات زیادی بر آن دلالت دارند و اکثر علماء به آن عمل می کنند و دلیل اینکه باب تعارض بسته می شود آن است که تمامی دلیل های متعارض ، قابل توجیه و تأویل هستند و یا حداقل یکی از آنها قابل توجیه است بنابراین ترجیح میان دلیل های متعارض چه می شود ؟ مثلاً اگر دلیلی بگوید : « همه دانشمندان شهر را دعوت کن » و دلیل دیگری بگوید : « دانشمندان شهر را دعوت نکن » . { جمع میان این دو دلیل عرفاً ممکن نیست } و نمی توان دلیل اول را بر دانشمندان قسمت راست شهر حمل نمود و دلیل دوم را بر دانشمندان قسمت چپ شهر حمل نمود در حالی که هیچ قرینه و شاهدهی این کار را تأیید نکند و در عرف همچنین انصراف و انسی وجود نداشته باشد { هرچند عقلاً این جمع ممکن است } اما اگر جمعی باشد که عرف با آن مأنوس است اشکالی ندارد و این معنای سخن اصولی ها است که می فرمایند : « جمع بین دو دلیل بهتر از رها کردن آن دو است » بلکه اگر هر دو دلیل از نظر سند قطعی باشند مانند دو آیه یا خبر متواتر و نتوان ظاهر آنها را با هم جمع کرد باید هر دو یا یکی از آنها را برحسب مناسبت توجیه کرد چون امکان رها کردن هر دو دلیل وجود ندارد { خلاصه دلیل مصنف در مقدمه سوم آن است که اگر دو دلیل متعارض وجود داشته باشد قاعدتاً باید به دنبال این بگردیم که کدام يك از این دو دلیل قوی تر از دیگری است اما گروهی از اصولی ها گفته اند اگر بتوان بین این دو دلیل جمع کرد بهتر از آن است که به سراغ ترجیح یکی بر دیگری برویم چون جمع بین دو دلیل یعنی عمل کردن به هر دو ، بهتر از رها کردن يك یا دو دلیل است . مصنف می فرماید این حرف به صورت مطلق قابل قبول نیست ، بلکه اگر جمع بین دو دلیل ، جمع عرفی باشد این کار خوب است اما اگر جمع عقلی باشد کار خوبی نیست چون جمع عقلی در تمامی دلیل های متعارض امکان دارد پس اگر چنین کاری جایز باشد باب روایات ترجیح و تخییر که تعدادشان هم زیاد است بسته می شود } .

حال که این مطلب روشن شد ، می گوئیم که دو روایت متعارض هرگاه با هم مساوی باشند یعنی یکی از آنها مزیتی نداشته باشد که موجب ترجیح بر دیگری شود ، حکمشان آن است که در عمل کردن به هرکدام ، مخیر هستیم چون اخبار تخییر ، چنین اقتضائی دارند و حکم اینجا توقف نیست { یعنی عمل نکردن به هیچ کدام } چون ظاهر دلیل هایی که حکم به توقف می کنند وحتی تصریح آنها براین است که برای موردی هستند که ملاقات با امام (ع) ممکن باشد اما در زمانی مانند زمان ما ، توقف کردم مفهومی ندارد .

دو نظریه وجود دارد که آیا تخییر { در اینجا } تخییر بدوی است یا استمراری ؟ اما ظاهر روایتی که می فرماید : « در این صورت یکی از آن دو را انتخاب کن و به آن عمل کن و دیگری را رها ساز » تأییدکننده نظر اول است { یعنی تخییر بدون } و { دلیل دیگر درست بودن تخییر بدونی آن است } که اگر به هر دو روایت عمل شود { تخییر استمراری } مخالفت قطعی عملیه یا التزامیه پیش می آید { مفهوم تخییر بدوی و استمراری و مخالفت عملیه و التزامیه قبلاً بیان شده است } .

اما هرگاه در یکی از دو دلیل متعارض ، مزیت و رجحانی بردیگری باشد ، يك نظریه آن است که به تخییر عمل شود { یعنی به مزیت و ترجیح توجیهی نمی کنیم ، بلکه به رغم برتری داشتن یکی از روایتها ، باز هم می

توانیم به هرکدام خواستیم عمل کنیم { اما نظر مشهور اصولی ها و حتی گفته شده که نظر تمامی اصولی ها بر آن است که باید به دلیل برتر و دارای مزیت عمل کرد، یک نظریه آن است که عمل کردن به دلیل برتر ، بهتر است { اما واجب نیست } .

{ در صورتی که باید به دلیل برتر عمل کرد } آیا فقط به هرچیزی که موجب برتری دلیل است عمل کرد هرچند در روایات تصریح نشده باشد . لازم به ذکر است که علل ترجیح روایات زیاد است ، اما در روایات به هشت علت تصریح شده است که بعدا می آید . اقسام اسباب ترجیح عبارتند از :

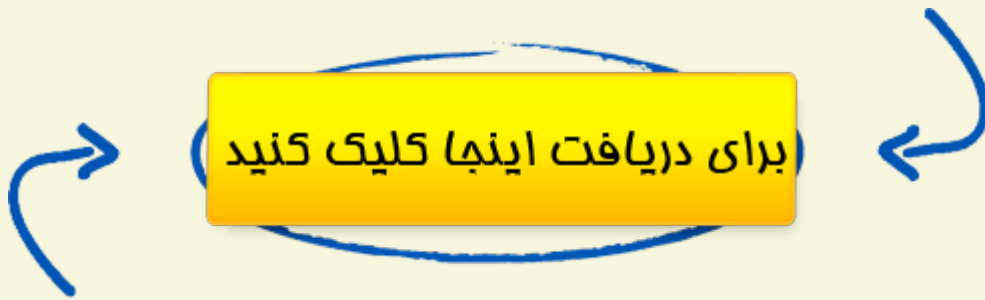
۱- مرجحاتی صدوری (مانند صفت راوی- شهرت و جدیدتر بودن)

مرجحاتی که در روایات بیان شده است : ۱- جهتی (مانند مخالفت با اهل سنت)

۲- مرجحات متنی

۲- مضمونی (مانند موافقت با قرآن)

و آیا باید به دلایل ترجیح با همان ترتیبی که در روایات آمده است عمل کرد یا چنین ترتیبی لازم است ؟ { مثلا در روایت ، عادل بودن راوی قبل از عدم مخالفت روایت با قرآن آمده است . آیا باید اول عادل بودن راوی را ملاک قرار داد و سپس عدم مخالفت را یا چنین ترتیبی لازم نیست } در این زمینه چند احتمال و نظریه وجود دارد و شاید بهترین نظریه آن باشد که هر علت ترجیحی که دلیل را به واقعیت نزدیک تر کند مقدم می شود و رعایت ترتیب لازم نیست { و اکتفا کردن به علت های مذکور در روایات نیز لازم نیست } و چنانچه علت های ترجیح با هم تعارض کنند و نتوان یک علت را بر علت دیگر ترجیح داد به تخییر عمل می شود { مثلا راوی یک روایت عادل است پس علت عدالت ، اقتضایش آن است که روایت مزبور ترجیح داده شود و روایت دیگری که با آن روایت تعارض دارد ، با نظریات اهل سنت مخالف است . این دو علت یعنی عدالت راوی و مخالفت با اهل سنت نیز هر دو از نظر اعتبار با هم مساوی هستند . در این صورت به هرکدام از دو روایت که خواستیم می توان عمل کرد } .



مقالات مرتبط

- [دانلود مقاله مگس زنتون](#)
- [دانلود مقاله نقش ریشه و پایه های درختان موه](#)
- [دانلود مقاله بررسی تأثیر ورزش بر روی استرس دختران دانشجو ورزشکار و غیرورزشکار دانشگاه آزاد اسلامی](#)

از این سایت ها نیز دیدن نمایید

- [ترینس لاین ، مرجع مقالات تخصصی فارسی ، ایران](#)
- [گت پیر ، منبع مقالات انگلیسی و فارسی](#)
- [دانش رسان ، بیش از 1.5 میلیون مقاله فارسی](#)